

## دانشگاهی که شاه می‌خواست؛ دانشگاهی که شاه نمی‌خواست!

۱۵ آذر ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۵۹

دانشگاه با آغاز نوسازی دوره‌ی پهلوی دوم، اگرچه خود قالبی بود برای سکولاریزه کردن جامعه‌ی ایران و بنا بود زمینه‌ی سکولاریزه کردن جامعه را در بلندمدت فراهم آورد، اما «از قضا سرکنگبین صفرافزود» و نتیجه‌ی معکوس داد. «دانشجوی ایرانی باید شجاع و فداکار باشد. باید بتواند اتحادیه‌ها و سازمان‌های دانشجویی به وجود آورد، اما نباید آن‌ها را سیاسی سازد. این به او مربوط نمی‌شود.»

(بخشی از گفت‌وگوی امیرعباس هویدا با خبرنگاران، ۸ خرداد ۱۳۴۶)

اگرچه تأسیس نهاد دانشگاه در ایران به سال ۱۳۱۳ بازمی‌گردد، اما گسترش این نهاد و تقویت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری آن در سال‌های دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ و به موازات مدرنیزاسیون پهلوی دوم صورت گرفت. دانشگاه از جمله نهادهای هدف و مدنظر شاه محسوب می‌شد که قرار بود بخش قابل توجهی از بار برنامه‌های بلندپروازانه‌اش را به دوش بکشد.

اما نکته‌ی قابل تأمل اینجاست که این نهاد که قرار بود وظیفه‌ی کادرسازی برای سیاست‌های رژیم را به‌عهده داشته باشد، خود به یکی از منابع مؤثر در تربیت نیروهای سرسخت مخالف حکومت تبدیل شد و در جریان انقلاب اسلامی نیز نقش‌آفرین بود. این نوشتار کوتاه در پی پاسخ به همین تناقض است که چگونه دانشگاه، به‌عنوان نهادی برخاسته از مدرنیزاسیون پهلوی و مورد توجه شخص شاه، به یکی از مهم‌ترین نهادهای مخالف رژیم و عامل انقلاب بدل شد؟

شاه، دانشگاه و توسعه‌ی فرهنگی؛ پازلی که جور نشد

پیاپی کردن آنچه محمدرضا شاه، نوسازی و مدرن کردن جامعه‌ی ایران می‌دانست، به تغییر سبک زندگی جامعه و تحول در مناسبات اجتماعی آن‌ها در بازه‌ی زمانی نسبتاً کوتاه منجر شد. رسانه‌های جمعی و نهادهای آموزشی و فرهنگی، اصلی‌ترین ابزار این فرآیند بودند.

بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، رسانه‌های گروهی رشد قابل توجهی داشتند. تعداد دستگاه‌های گیرنده‌ی رادیو از ۲ میلیون به ۴ میلیون، تلویزیون از ۱۲۰۰۰۰ به ۱۷۰۰۰۰۰ و فروش بلیت سینما از ۲۰ میلیون به ۱۱۰ میلیون رسید. [۱] در حالی که در دهه‌ی ۱۳۴۰ شمسی، تعداد رادیو و تلویزیون‌های در اختیار مردم به‌قدری ناچیز بود که حتی در نتایج سرشماری سال ۱۳۴۵ درج نشد.

در سالهای میانی دهه‌ی ۱۳۵۰، در بیش از ۶۵ درصد خانه‌ها رادیو وجود داشت که این میزان در مناطق شهری به ۷۵ درصد می‌رسید. ۲۴ درصد از خانوارهای روستایی و بیش از ۵۵ درصد از خانوارهای شهری هم صاحب یک دستگاه تلویزیون بودند. اگرچه رادیو و تلویزیون آن زمان تحت کنترل شدید دولت قرار داشت، با وجود این، پخش فیلم‌های غربی گوشه‌وکنار کشور را درنوردید و مردم را در معرض ایده‌های نو و روش زندگی جدید قرار داد. [۲] ناگفته پیداست که بخش عمده‌ی این ایده‌های نو و روش زندگی جدید، ماهیتی غربی داشت.

ماهیت غیردینی و در برخی موارد ضددینی نوسازی دوره‌ی پهلوی، به‌ویژه در عرصه‌های فرهنگی، واکنش شدید دانشجویان را در پی داشت. هرچه می‌گذشت، بر خصلت انقلابی و دین‌مدارانه‌ی این نهاد علمی افزوده می‌شد و همپای جامعه‌ی دین‌داران و در بسیاری موارد، پیشگام شعارهای عدالت‌طلبانه، برای خود تعریفی بومی ارائه داد.

بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ثبت‌نام در کودکانستان‌ها از ۱۳۳۰۰ نفر [۳] رسانه‌ای فرهنگی و بین‌سرزمینی بود که روند غربی شدن جامعه‌ی ایران را تشدید می‌کرد. [۵] به ۲۲۱۰۰۰ نفر، در دبستان‌ها از ۱۶۴۰۰۰۰ نفر به ۴۰۷۸۰۰۰ نفر و در دبیرستان‌ها از ۳۷۰۰۰۰۰ نفر به ۷۰۰۰۰۰۰ نفر رسید. علاوه بر این، تعداد دانشجویان شاغل به تحصیل در دانشگاه‌های خارج از کشور، به‌ویژه آمریکای شمالی و اروپای غربی، از حدود ۱۸۰۰۰ نفر به بیش از ۸۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. گشایش ۱۲ دانشگاه جدید به‌ویژه دانشگاه پهلوی در شیراز، دانشگاه فردوسی در مشهد، دانشگاه جندی‌شاپور در اهواز و دانشگاه‌های ملی و صنعتی آریامهر در تهران، تعداد دانشجویان ایران را از ۲۴۸۵۵ نفر به ۱۵۴۲۰۰ نفر افزایش داد. به این ترتیب، در طول این چهارده سال، نظام آموزشی رشدی بیش از سه برابر داشت. [۴] در سال ۱۳۴۳، حدود ۲۵۰۰ دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های مختلف آمریکا تحصیل می‌کردند که این رقم با هفت برابر افزایش، به حدود ۱۴۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۳ رسید و در سال ۱۳۵۶، از رقم ۳۶۰۰۰ نفر گذشت. حضور دانشجویان ایرانی در غرب،

توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی عمدتاً در نتیجه‌ی درآمد فزاینده‌ی نفتی میسر گشت. عایدات نفتی با رسیدن به رقم ۵۵۵ میلیون دلار در سال ۱۳۴۳، همچنان سیر صعودی خود را طی کرد و به ۹۵۸ میلیون دلار در سال ۱۳۴۸، ۲/۱ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۰، ۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ و پس از ۴ برابر شدن قیمت نفت، به حدود ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسید. [۶]

در دهه‌ی ۱۳۴۰، ۵/۳ درصد جمعیت کشور را گروه صاحبان مشاغل فکری-تخصصی و روشن‌فکران تشکیل می‌داد که افزایش معناداری نسبت به گذشته داشت. زنان از نقش اجتماعی، دسترسی به آموزش ماقبل دانشگاه و اشتغال نسبتاً بیشتری در مقایسه با دوره‌های قبلی برخوردار شده بودند. تحت تأثیر فعالیت‌های روشن‌فکران و تحصیل‌کردگان داخل و نظام مدیریتی و برنامه‌ریزی

کشور، روند مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون فرهنگی و اجتماعی با الگوهای متعارف غربی شتاب گرفت. [۷]

یکی از پیامدهای این تحول اجتماعی، درخواست گسترده‌ی گروه‌های مختلف از جمله دانشجویان و فارغ‌التحصیلان برای مشارکت جستن در فرآیند سیاسی بود. شاه برای این مطالبه‌ی سنگین، برنامه‌ی مدون و هدفمندی نداشت.

او با توجه به ضرورت مشارکت سیاسی برای نیل به اهدافش در فرآیند نوسازی، استراتژی‌ای را در سال‌های دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ در پیش گرفت که براساس تلفیقی از چرخش کنترل‌شده‌ی نخبگان و سرکوب غیرقانونی تمامی نارضایتی‌ها استوار بود. شاه راهی را برگزید که ساموئل هانتینگتون از آن به‌عنوان «مدل دیکتاتورمآبانه‌ای از توسعه» یاد کرده است و طی آن، مشارکت سیاسی، به‌ویژه مشارکت سیاسی طبقه‌ی متوسط، سرکوب می‌شد. از نظر شاه، طبقه‌ی متوسط (که دانشجویان بخش عمده‌ای از آن را تشکیل می‌دادند) بزرگ‌ترین تهدید برای آرامش سیاسی محسوب می‌شدند. [۸] شاه سعی داشت ضمن حفظ کسوت پدرسالارانه‌ی خود بر دانشگاه‌ها، از طریق دادن امتیازات شغلی و رفاهی به دانشجویان و فارغ‌التحصیلان، مانع از طرح مطالبات سیاسی و اجتماعی آنان شود.

جیمز آلبن بیل در توصیف نتیجه‌ی این سیاست می‌گوید: «سیاست سه‌شاخه‌ی مرعوب‌سازی، رشوه و امتیازات‌گزینشی، نتوانست مخالفت دانشجویان را از بین برده و آنان را به حکومت پهلوی متعهد سازد. هرگاه اندکی از فشارها کاسته شده یا رشوه و امتیاز در جهتی نادرست جریان می‌یافت، دانشجویان سر به طغیان برمی‌داشتند.» [۹]

در این دوره، برنامه‌های مدرنیزاسیون با الگوهای سکولار غربی، از طریق نظام سیاسی و اجرایی، با شتاب تمام تدارک دیده و اجرا می‌شد. کارشناسان و تحصیل‌کردگان جدید داخل و خارج در نظام حرفه‌ای مدیریت کشور جذب می‌شدند. اینان تحت تأثیر ارزش‌ها و رهیافت‌های نوینی که عمدتاً از دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی و کتب جدید و نظریه‌پردازان غربی اقتباس می‌شد، طرح تجدد و توسعه‌ی فرهنگ جامعه را تدوین کرده و در قالب تصمیم‌سازی‌ها، لوایح و طرح‌ها، بدان صورت عملیاتی و اجرایی می‌دادند. [۱۰]

توسعه‌ی نامتوازن و دانشگاه ناموافق

دانشگاه در تراز جهانی، خاستگاه اندیشه و معناست؛ نهاد «تولید و انتقال دانش» و کانون «نقد روشنگری اجتماعی» است. دانشگاهیان در سطح ملی، نقش مؤثری در توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارند و در سطح بین‌المللی نیز ضمن گسترش مرزهای دانش، به صلح جهانی و ارتقای شرایط زیست بشری کمک می‌کنند.

از تضادهای ساختاری حکومت پهلوی یکی این بود که از یک‌سو بخشی از دلارهای نفتی را به گسترش تأسیسات دانشگاهی

اختصاص می‌داد و به تعداد دانشجویان فخر و مباهات می‌کرد و از سوی دیگر، ساواک را در کمین همین دانشجویان قرار داده بود و هر شعاری را که با منافع رژیم همخوانی نداشت سرکوب می‌کرد.

دانشجویان از بُعد اجتماعی و فرهنگی دارای خصلت و تبار متفاوتی هستند. آن‌ها فاقد انسجام اجتماعی‌اند و خواسته‌های جامعه را در شعارهای خود متبلور می‌سازند و از طریق این خواسته‌ها، نوعی انسجام بیرونی پیدا می‌کنند. دانشجویان به خاطر منش، کمال‌گرا و ایده‌آل‌نگر است و به اقتضای همین منش، همواره آینده‌ای مطلوب‌تر از آنچه موجود است را برای خود و دیگران ترسیم می‌کند.

دانشگاه با آغاز نوسازی دوره‌ی پهلوی دوم، اگرچه خود قالبی بود برای سکولاریزه کردن جامعه‌ی ایران و بنا بود زمینه‌ی سکولاریزه کردن جامعه را در بلندمدت فراهم آورد، اما «از قضا سرکنگبین صفرافزود» و نتیجه‌ی معکوس داد. ماهیت غیردینی و در برخی موارد ضددینی نوسازی دوره‌ی پهلوی، به‌ویژه در عرصه‌های فرهنگی، واکنش شدید دانشجویان را در پی داشت. هرچه می‌گذشت بر خصلت انقلابی و دین‌مدارانه‌ی این نهاد علمی افزوده می‌شد و همپای جامعه‌ی دین‌داران و در بسیاری موارد، پیشگام در شعارهای عدالت‌طلبانه، برای خود تعریفی بومی ارائه داد.

بدین ترتیب دانشگاه در سال ۱۳۵۷ به قلب تپنده‌ی مبارزه علیه رژیم طاغوت و جنبش دانشجویی به جنبشی اجتماعی با آرمان‌های بزرگ تبدیل شد. در سال‌هایی که رژیم احساس ثبات و امنیت می‌کرد، دانشگاه از آزادی نسبی و محدودی برخوردار بود و شکل‌گیری نهادهای صنفی و فعالیت‌های ظاهری دانشجویان بیشتر بود. پس از آشکار شدن فعالیت جنبش‌های چریکی در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰، رژیم پهلوی احساس خطر کرد و فضای پلیسی و امنیتی شدیدی بر دانشگاه‌ها حاکم شد.

جمله‌ای که در آغاز این یادداشت و به نقل از نخست‌وزیر وقت ایران ذکر شد، چکیده‌ی آن نگرش حکومت پهلوی به فعالیت‌های دانشجویی است. حکومت پهلوی که دانشگاه‌ها را از جنبه‌ی فیزیکی رونق و گسترش می‌داد، نتوانست زمینه‌ی مساعدی برای مشارکت‌جویی سیاسی دانشگاهیان فراهم آورد. این از تضادهای ساختاری حکومت پهلوی بود که از یک‌سو بخشی از دلارهای نفتی را به گسترش تأسیسات دانشگاهی اختصاص می‌داد، خدمات ارزان ارائه می‌کرد و به تعداد دانشجویان و تسهیلات آن‌ها فخر و مباهات می‌کرد و از سوی دیگر، ساواک را در کمین همین دانشجویان و اساتید قرار داده بود و هر شعار و مطالبه‌ی سیاسی را که با منافع رژیم همخوانی نداشت سرکوب می‌کرد.

پی‌نوشت‌ها:

[۱]. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، مرکز، ص

- [۲]. محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی؛ از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه‌ی مجتبی عطارزاده، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۳، ص ۱۳۶.
- [۳]. اعداد گرد شده‌اند.
- [۴]. آبراهامیان، همان.
- [۵]. مشیری، فرخ، دولت و انقلاب اجتماعی در ایران، ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاد، تهران، قصیده‌سرا، ۱۳۸۴، ص ۶۲.
- [۶]. آبراهامیان، همان، ص ۳۹۰.
- [۷]. مقصود فراستخواه، سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران، تهران، رسا، ۱۳۸۸، ص ۴۱۹.
- [۸]. میلانی، همان، ص ۱۳۷.
- [۹]. جیمز آلبن بیل، سیاست در ایران (گروه‌ها، طبقات و نوسازی)، ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاد، تهران، اختران، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵.
- [۱۰]. فراستخواه، همان، ص ۳۲۱.

منبع‌برهان

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۸۸۹۱/خواست-نمیی-خواست-می-شاه-دانشگاهی>